

درآمدی بر زمینه‌های نوستالژی در نهج‌البلاغه

رمضان رضایی*

یدالله رفیعی**

چکیده

نوستالژی حالتی روحی و از رفتارهای ناخودآگاه انسان است که در پی انگیزش‌های فردی یا اجتماعی و سیاسی پدید می‌آید. امام علی (ع) نیز مانند هر انسان اجتماعی‌ای با مشاهده واقعیت‌های جامعه‌اش گاهی دچار چنین حسی می‌شد. مرور گذرای نهج‌البلاغه بیان‌گر انعکاس حس غربت امام، به دلیل رخداد‌های جامعه پیرامونش، است. نیرنگ دشمنان، ساده‌لوحی سپاهیان، دغدغه آینده مردم، نگرانی از تساهل دینی، کاهلی در اجرای احکام، و انحراف جامعه از مسیر اصلی مسائلی بود که بیش‌تر بدان حس دامن می‌زد. پژوهش حاضر با تکیه بر روش تحلیلی - توصیفی سعی دارد به این پرسش اصلی پاسخ بگوید که حس نوستالژیک امام در نهج‌البلاغه چگونه منعکس شده است؟ یافته‌های پژوهش بیان‌گر آن است که ابعاد گوناگون نوستالژی در نهج‌البلاغه انعکاس یافته است و دو بعد سیاسی و دینی نوستالژیک بیش از سایر جنبه‌ها مشهود است.

کلیدواژه‌ها: امام علی (ع)، نهج‌البلاغه، نوستالژی، جامعه.

۱. مقدمه و بحث نظری پژوهش

نوستالژی اصطلاحی پزشکی و متعلق به علم روان‌شناسی است. این واژه از دو کلمه یونانی nostos به معنی بازگشت به خانه و algia به معنای درد تشکیل شده است و در فرهنگ‌های باطنی و آریانپور به معنای «غم غربت، حسرت، دل‌تنگی نسبت به گذشته و آنگهی اشتیاق

* استادیار گروه پژوهش ترجمه، پژوهشگاه علوم انسانی (نویسنده مسئول)

** استادیار گروه پژوهشی ترجمه، پژوهشگاه علوم انسانی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۷/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۰/۲۵

مفرط برای بازگشت به گذشته، احساس حسرت و دلتنگی برای وطن، خانواده، دوران خوش کودکی، اوضاع خوش سیاسی، اقتصادی و مذهبی در گذشته و ...» (باطنی، ۱۳۶۸: ذیل واژه «نوستالژی»؛ آریانپور، ۱۳۸۰: ج ۴، ۳۵۳۹) تعریف شده است.

این اصطلاح روان‌شناسی دربارهٔ سربازانی به کار می‌رفته است که بر اثر دور شدن از خانه و خانواده دچار نوعی افسردگی و بیماری شده بودند و رفته‌رفته وارد حوزهٔ علوم انسانی، از جمله ادبیات، شد (تقی‌زاده، ۱۳۸۱: ۲۰۲). نوستالژی با ورود به حیطهٔ فلسفه و ادبیات معنای جدیدی به خود گرفت. امروزه در بررسی‌های ادبی نوستالژی به شیوه‌ای از کلام اطلاق می‌شود که در آن خاطرات گذشته‌ای تجلی می‌یابد که همراه با کامیابی‌ها بوده که اکنون از دست رفته است، هم‌چنین در آن از کودکی و نوجوانی، عشق دیرینه، دوری از وطن و خانواده، ارزش‌های والا، اساطیر، و آرمان‌شهر یاد شده که با حسرت ندای بازگشت بدان‌ها در سر پرورانده می‌شود. به بیان دیگر، نوستالژی زمانی روی می‌دهد که زمان و مکان برای انسان به هر دلیلی آن‌گونه که می‌خواهد نباشد و در اثر غم و حسرت ناشی از آن به دنبال آرمان‌شهری می‌گردد که خواسته‌هایش در آن محقق شود. بر این اساس، معنا و مفهوم غم غربت وسیع‌تر از مفهوم دوری از میهن بوده و به معنای دور افتادن از مکان یا زمان یا وضعیت دل‌خواه و آرمانی است.

از طرفی، دستیابی به جامعه‌ای رستگار و سعادت‌مند از آرزوهای بشر بوده است. تصور آرمان‌شهر همیشه معطوف به آینده نیست؛ همان‌گونه که نوستالژی معطوف به گذشته نیست. اگر انسان از وضعیت حال ناراضی باشد، گاهی به گذشته باز می‌گردد و گاهی برای فرار از این وضعیت به آینده پناه می‌برد و به جست‌وجوی آرمان‌شهر خویش می‌پردازد. بنابراین مکانی که برای زندگی فرد مطلوب نباشد به غریبستان تبدیل می‌شود و این نقطهٔ شروع نوستالژی است.

حال سؤال اصلی این پژوهش این است که چرا حس نوستالژیک در امام علی (ع) پدید آمد و این حس امام در نهج‌البلاغه چگونه منعکس شده است؟ پژوهش حاضر در پاسخ به این پرسش قصد دارد غریبستانی را که علی (ع) در آن خلافت می‌کرده و موجب برانگیخته شدن حس نوستالژیک آن حضرت شده و در فرمایشات ایشان تجلی یافته است، بررسی و به شیوهٔ تحلیلی - توصیفی تبیین کند.

۲. پیشینهٔ پژوهش

بررسی‌های نگارندگان بیان‌گر آن است که تاکنون کتاب مستقلی دربارهٔ ماهیت، اهمیت، و

انواع نوستالژی به زبان فارسی نگاشته نشده است؛ اما مقالات متعددی با تکیه بر شعر شاعران قدیم و جدید نگاشته شده است که به برخی از آنها در این مقاله پرداخته شده است. از جمله آنهاست: «بررسی فرایند نوستالژی در اشعار سهراب سپهری» از مهدی شریفیان که در این مقاله ابتدا نوستالژی و ارتباط آن با ادبیات تبیین می‌شود، سپس به انواع نوستالژی در اشعار سپهری اشاره می‌شود. مقاله دیگر «بررسی تطبیقی نوستالژی در شعر عبدالوهاب بیاتی و شفیع کدکنی» از کبری روشنفکر و سجاد اسماعیلی است که این مقاله نیز انواع نوستالژی را به صورت تطبیقی در شعر این دو شاعر بررسی می‌کند. از این نوع مقالات در مجلات علمی - پژوهشی به وفور یافت می‌شود، اما درباره فرایند نوستالژی در نهج البلاغه پژوهشی صورت نگرفته است، بنابراین این موضوع کاملاً جدید است.

۳. کوفه مرکز خلافت

حس نوستالژیک برای امام بیش تر در شهر کوفه دست داد، هر چند که در مدینه نیز پس از رحلت پیامبر دل‌تنگی‌های خاص خود را داشت؛ بنابراین پیش از تبیین این موضوع در نهج البلاغه بی‌مناسبت نیست که اشاره‌ای به بافت اجتماعی کوفه در آن زمان داشته باشیم. ساخت کوفه در پی فتوحات مسلمانان در مرزهای غربی امپراتوری ساسانی و لزوم ایجاد پایگاه و اردوگاهی برای اقامت سپاهیان در مکانی مناسب با طبع‌شان انجام شد. خلیفه دوم تمایلی به اقامت اعراب مسلمان در شهرهای ایرانی و آمیخته شدن آنها با ایرانیان نداشت، بنابراین پس از اینکه از بیماری سربازان آگاهی یافت، طی دستوری از سعد بن ابی وقاص، فرمانده سپاه مسلمانان، خواست تا برای مسلمانان محلی برای مهاجرت (دار الهجرة) و نیز مرکزی برای اداره جنگ (دار الجهاد) انتخاب کند (طبری، ۱۴۰۸: ج ۲، ۴۷۷). از گزارشات منابع تاریخی چنین استنباط می‌شود که کوفه در آغاز به قصد اردوگاهی نظامی طراحی شد تا گروه‌های مختلف در آن اقامت کنند و همیشه آماده‌باش باشند تا در صورت نیاز از آنها استفاده شود.

این امر به مرور باعث رسوب جمعیت و ایجاد تنوع قومی و فکری در کوفه شد. این تنوع در کوفه تأثیر مهمی در تاریخ و نیز نحوه تفکر و اندیشه ساکنان آن داشت. بدین ترتیب، بنای شهرهای جدید و نیز خود مسئله فتوحات بسیاری از قواعد عرفی حاکم بر جوامع عرب را بر هم زد. مثلاً در جامعه سنتی عرب انتخاب محل زندگی بر مبنای وابستگی‌ها و روابط سببی بود، بنابراین آنان حتی به عرب‌هایی که از قبایل خودشان نبودند،

به چشم بیگانه می‌نگریستند؛ اما حالا بایستی در کنار هم‌دیگر زندگی اجتماعی جدیدی را شروع می‌کردند. بنابراین در سرزمین‌های اسلامی تنوع قومیتی درخور ملاحظه بود. اوج این تنوع قومیتی در کوفه به چشم می‌خورد. در آنجا اعراب در کنار ایرانیان، موالی، اسواران، و حمراء دیلم به سر می‌بردند (ناصر ستوده، ۱۳۷۹: ۱۳). ترکیب عنصر عرب نیز در کوفه بیش از شهرهای دیگر نامتجانس و پیچیده بود. حضور قبایل متعددی از اعراب شمال (عدنانی) و به خصوص اعراب جنوب (قحطانی) شاهی بر این مدعاست.

این جمعیت نامتجانس متشکل از دسته‌های نظامی‌ای بود که در سمت جنگاوران آماده نبرد عمل می‌کردند. تعدادی از این افراد بدون خانواده‌های خود در کوفه اقامت گزیدند که طبعاً کنترل آنها تا حدودی دشوار و طبیعی بود که این ناهمگونی مسائلی را دامن بزند. توجه سریانی‌های ساکن اطراف حیره و نجف و نجرانی‌های یمن (اصطخری، ۱۹۶۱: ۵۸) و نیز ساکنان بادیه‌های میان کوفه و بصره به کوفه بر این ناسازواری بیش‌تر دامن می‌زد که به اقامت آنها در کوفه انجامید. مجموعه این عوامل باعث شد تا کوفه اندکی پس از بیعت مردم با امام موقعیت ویژه‌ای بیابد، بنابراین به‌زودی گروه‌های مخالف شکل گرفتند و وارد عمل شدند. این گروه‌ها عمدتاً در سه شاخه طبقه‌بندی شدند. همین دسته‌بندی را رسول خدا (ص) پیش از این انجام داده بود. آن حضرت چنین فرموده بود: «ای علی پس از من با ناکثین، قاسطین، و مارقین نبرد خواهی کرد» (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۷۵: ج ۱، ۲۰۱). حضور برخی افراد شاخص در بین گروه‌های مخالف و نیز حمایت مالی اشراف، به‌خصوص بنی‌امیه، از مخالفان چنان جوی را علیه علی (ع) حاکم کرد که ایشان در غربتی سخت قرار گرفت و تا مدت‌ها از هیچ ناحیه‌ای نیروی کمکی و یا سپاهی برایشان ارسال نشد و کسانی که به‌ظاهر با امام بیعت کرده بودند، به‌سبب منافع خویش در مقابل ایشان قرار گرفتند و آنان که به‌دنبال قدرت‌طلبی، ریاست، و سیاست‌ورزی توأم با نیرنگ بودند، به پیروی از قاسطین شام به دشمنی با امام برخاستند. جاهلان عالم‌نما و بی‌خردان مقدس‌نما نیز به وسیله‌ای برای تحقق امیال اشراف تبدیل شدند. تمامی این عوامل دست به دست هم دادند تا حسی نوستالژیک در ایشان پدید آید و در سخنانش بروز یابد.

۴. انواع نوستالژی در نهج‌البلاغه

اندیشه نوستالژیک به محدوده زمانی و مکانی مقید نمی‌شود و هر کسی در هر زمانی و در هر مکانی به دلایلی می‌تواند این اندیشه و حس را در سر پروراند. پیش‌تر ذکر شد که یکی

از معانی نوستالژی دور افتادن از مکان، زمان، یا وضعیت دل خواه و آرمانی است. هر چند که دوران حیات رسول خدا در صدر اسلام برای مسلمانان زمانی آرمانی و مدینه مکانی آرمانی بود، اما به خود حضرت رسول نیز گاهی احساس غم و دلتنگی غریبانه‌ای دست می‌داد و هر وقت از ایشان درباره غم غربت سؤال می‌شد، می‌فرمود: «بدأ الاسلام غریبا و سیعود غریبا فطوبی للغریاء» (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۶۷، ۲۰۰). از ایشان پرسیدند منظور از غربا کیست؟ فرمود: منظور کسانی است که اگر مردم فاسد شدند آنها را اصلاح کنند.

آصفی در مقاله‌ای با عنوان «غربت و اغتراب: درنگی در حدیث ”بدأ الاسلام غریبا و سیعود غریبا فطوبی للغریاء“» توضیحاتی درباره این حدیث آورده است و سپس بیان می‌دارد که برای اسلام دو غربت وجود دارد: غربت اول در صدر اسلام و غربت دوم در عصر ما و قبل ظهور است و سپس چنین می‌افزاید که تحریف اسلام و مفاهیم و احکام دینی و نیز تشویش اذهان باعث احساس غربت می‌شود (آصفی، ۱۳۸۷: ۲۴). بر این اساس، طبیعی است که شخصی مانند امام علی (ع)، که اندیشه اصلاح جامعه و برقراری عدالت و از بین بردن انحرافات دینی را داشت و از طرفی برخی انحرافات خواص را می‌دید، در کلامش حس غریبانه و نوستالژیک نمایان شود. آن حضرت از یک سو خویشتن را در بین کوفیان غریب احساس می‌کرد و از سوی دیگر بار هدایت جامعه و جهاد در راه رستگاری مردم و مبارزه با بی‌عدالتی و اشرافی‌گری را به دوش می‌کشید. آن حضرت با سیاست‌مداران جامعه خویش تفاوت‌هایی داشت. او مردم را برای خدا می‌خواست، در حالی که مردم او را برای خویشتن می‌خواستند، با وجود این، پذیرای همین مردم بود. پرواضح است که امام بیعت طلحه، زبیر، سعد ابن ابی وقاص، و دیگران را بر این اساس که حامی دین و عدالت باشند پذیرفته بود؛ اما هدف مادی آنها با هدف حضرت متفاوت بود، بنابراین پیوند آنها با امام در کانال دیگری بود و طبیعی است که چنین پیوندی ناپایدار است. از این رو، آنها به‌زودی از علی (ع) جدا شدند و با مرام او مخالفت کردند. امام آنها را در خطبه ۱۳۷ سرزنش و خطاب می‌کند:

تکن بیعتکم ایای فلتة، ولیس امری و امرکم واحدا انی اریدکم لله و انتم تریدوننی لانفسکم؛ بیعت شما با من، بدون مطالعه و ناگهانی نبود، اکنون هدف من و شما یکسان نیست، من شما را برای خدا و در خط خدا می‌خواهم، ولی شما مرا برای اهداف (شوم) خود می‌خواهید).

بر این اساس، حس نوستالژیک امام را می‌توان در دو شاخه عمده سیاسی و دینی جای داد.

۱.۴ نوستالژی سیاسی

مسئله رهبری جامعه یکی از اصل‌های سیاسی در اسلام است. به‌طوری که، نزول آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي» (مانده: ۵) در روز غدیر خم ناظر این مسئله و برای تبیین موضوع رهبری و انتخاب جانشین پس از ایشان بوده است. موضوع رهبری امت اسلامی مسئله‌ای سیاسی و مهم است که مصالح امت را حفظ و از تعدی و ظلم بدان‌ها منع کرده و جلوی انحرافات را می‌گیرد. اسلام نیز بر وجوب اطاعت از امام یا خلیفه، در نهان و آشکارا، تأکید می‌کند و مسلمانان را از نقض بیعت باز می‌دارد. اما در دوران خلافت امام علی (ع) کسانی مانند طلحه و زبیر با وجود بیعت با آن حضرت، بیعت خویش را نقض کردند. وقتی خبر نقض پیمان آنها به حضرت رسید، فرمود:

... اللَّهُمَّ إِنَّهُمَا قَطَعَانِي وَظَلَمَانِي، وَنَكَنَّا بَيْعَتِي، وَالْبَا نَاسَ عَلَيَّ، فَاحْلُلْ مَا عَقَدَا، وَلَا تُحْكِمْ لَهُمَا مَا أُبْرِمَا، وَأَرْهِمَا الْمَسَاءَةَ فِيمَا أَمَلَا وَعَمَلَا...: بار خدایا، آن دو (طلحه و زبیر) پیوند خود بریدند و بر من ستم کردند و بیعت من گسستند و مردم را علیه من برانگیختند. بار خدایا، هر گره که بسته‌اند بگشای، و آنچه تابیده‌اند سست نمای، و بدی و ناکامی را در هر چه آرزویش را دارند و در راه و روشی که در پیش گرفته‌اند، به آنان بنمای (نهج‌البلاغه: خطبه ۱۳۷).

این راز و نیاز به درگاه خداوند در این مسئله سیاسی به‌خوبی بیان‌گر حس نوستالژیک امام است. او نگران بود که با این رفتار اصحاب جمل در کار امت نوبنیاد اسلامی گرهی ایجاد شود و به‌مرور همان چیزی اتفاق افتاد که امام نگرانش بود. او می‌دانست که آشوب‌ها و جنگ‌های داخلی نتیجه‌ای جز تباهی و تحلیل رفتن بنیه امت اسلامی ندارد، بنابراین برای ممانعت از جنگی که اهل جمل طراحی کرده بودند، تلاش بسیاری کرد، حتی در میدان نبرد نیز برای نجات طلحه و زبیر کوشش فراوان کرد، اما سخنان حضرت در گوش آنان نفوذ نکرد. بنابراین طبیعی است که حس غریبانه‌ای به امام دست دهد، چراکه از یک‌سو از برقراری صلح ناامید شده بود و از سوی دیگر اطاعت نکردن از خلیفه تعدادی از مسلمانان را به پرتگاه نقض پیمان و در نهایت به هلاکت کشاند.

مشکل فقط طلحه و زبیر نبود، بلکه در دوران خلافت امام، به‌دلیل وجود افرادی چون معاویه، عمرو بن عاص، و قیس بن اشعث جامعه اسلامی به مدینه غیرفاضله تبدیل شده بود که افراد آرمان‌خواهی مانند ابوذر و مالک‌اشتر در آن گرفتار حس غربت شده بودند و احساس دلتنگی می‌کردند چه رسد به رهبر جامعه اسلامی که بار تمامی مشکلات به دوش

اوست. فردی مانند معاویه با وجود اینکه می دانست وقتی مهاجران و انصار در مدینه جمع شدند و با علی (ع) بیعت کردند، ایشان خلیفه همه مسلمانان در همه شهرهاست و این امری بدیهی بود؛ با این حال وی به هواخواهی، طمع ورزی، و آتش افروزی اصرار داشت و از امام می خواست که وی را در مقام والی شام به رسمیت بشناسد تا از در بیعت درآید که امام فرمود:

... وَأَمَّا طَلَبُكَ إِلَيَّ الشَّامَ فَإِنِّي لَمْ أَكُنْ لِأَعْطِيكَ الْيَوْمَ مَا مَنَعْتُكَ أَمْسَ وَأَمَّا قَوْلُكَ إِنَّ الْحَرْبَ قَدْ أَكَلَتِ الْعَرَبَ إِلَّا حُشَاشَاتِ أَنْفُسٍ بَقِيَتْ أَلَا وَمَنْ أَكَلَهُ الْحَقُّ فَإِلَى الْجَنَّةِ وَمَنْ أَكَلَهُ الْبَاطِلُ فَإِلَى النَّارِ وَأَمَّا اسْتِوَاؤُنَا فِي الْحَرْبِ وَالرِّجَالِ فَلَسْتُ بِأَمْضَى عَلَى الشُّكِّ مِنِّي عَلَى الْيَقِينِ ... شام را از من می خواهی و من چیزی را که دیروز از تو منع می کرده ام امروز به تو نخواهم داد. اما اینکه می گویی که جنگ عرب را خرد و تباہ کرد و اکنون او را جز نیم نفسی نمانده است، بدان که هر کس که در راه حق کشته شده به بهشت رفته و هر که در راه باطل جان باخته به جهنم. اما این سخن تو که ما در جنگ و مردان جنگی برابریم، نه چنین است. تو اهل شکی و من مرد یقینم (همان: نامه ۱۷).

بدین ترتیب، پرچم دار نیرنگ و نفاق، سیاست نیرنگ و نفاق را در پیش گرفت. به طوری که، گاهی مطالبه خون عثمان را می کند و گاهی نیز امارت شام را می خواهد، در صورتی که در طرف مقابل علی (ع) قرار داشت که اهل حق بود و خلافت مسلمانان را با اکراه پذیرفته بود و پس از پذیرش آن نیز به فکر خیر و صلاح مردم و اصلاح نابه سامانی آنها بود. هر چند که عمده این نابه سامانی نتیجه رفتار اصحاب جمل، اهل شام، و خوارج بود. آنها در جامعه چنددستگی ایجاد کردند و وحدت را از بین بردند. معلوم می شود که راه آن حضرت از راه و روش مخالفان جداسست و تحت تأثیر غوغای آنان در برقراری عدالت قرار نمی گیرد، چون علم وسیع و معرفت گسترده اش یاری گر اوست. این تفاوت فاحش دیدگاه حضرت با مخالفان همواره موجب غم و اندوه وی می شد، چراکه آنها قدرت و قوه درک حقیقت علوی را نداشتند. بر این اساس، ویل دورانت می نویسد:

درد و اندوه نوابغ از همه بیش تر است و هر چه ذکاوت انسان بیش تر باشد، دلتنگ تر می شود و هر چه معرفت انسان عمیق تر باشد، غصه دارتر می شود (ویل دورانت، ۱۹۷۵: ۲۷۱).

بنابر گواه بسیاری از صحابه و تابعین، امام علی (ع) بعد از پیامبر از داناترین و آگاه ترین افراد بود و اندیشه های والایی داشت و همین دانایی و آگاهی را در راستای هدایت و

نصیحت مردم به کار می‌برد، اما جهل مردم باعث شده بود که قابلیت استفاده از امام را از خود سلب کنند و عملاً امام گرفتار مردمی شده بود که جایگاهش را نمی‌شناختند و شاید این امتحان الهی بود. آنجا که می‌فرماید: «تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَفُورُ» (ملک: ۱-۲). اما حسن نوستالژیک امام از یارانی که در اطرافش بودند در این سخنانش پیداست:

... أَمَا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَيُظْهَرَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمُ عَلَيْكُمْ لَيْسَ لَانَّهُمْ أَوْلَىٰ بِالْحَقِّ مِنْكُمْ وَ لَكِنَّ لِبِإِسْرَاعِهِمْ إِلَىٰ بَاطِلٍ صَاحِبِهِمْ وَ إِبْطَائِكُمْ عَنْ حَقِّي وَ لَقَدْ أَصْبَحَتِ الْأُمَمُ تَخَافُ ظُلْمَ رُعَاتِيهَا وَ أَصْبَحَتْ أَخَافُ ظُلْمَ رِعِيَّتِي ...: به خدایی که جانم در دست قدرت اوست که سپاه معاویه بر شما پیروز خواهند شد، نه به دلیل اینکه از شما به حق شایسته‌ترند، بلکه بدان دلیل که آنان در حرکت به سوی باطل زمام‌دارشان شتابانند و شما در برابر حق من سست و کندید. هر آینه ملل مختلف از ستم‌کاری زمام‌دارانشان در ترسند و من از ستم ملت‌م بر خویش در وحشتم (نهج‌البلاغه: خطبه ۹۷).

علی (ع) تأسف‌بارترین و غم‌بارترین سخنان را در نکوهش کوفیان، که سپاه وی را تشکیل می‌دهند، به زبان می‌آورد، گویی فردی در جمعی گرفتار غربت شده و گوش شنوایی برای سخنانش، چشم بینایی برای کردارش، و زبان گویایی در دفاع از حقانیتش وجود ندارد. آنها اطاعت از ولی امر خویش را، که امری الهی است، فراموش کرده‌اند و غریستان عظیمی برای حضرت فراهم کرده‌اند.

۲.۴ نوستالژی دینی

رسوخ نکردن احکام دین اسلام در وجود برخی از مسلمانان در صدر اسلام به مشکلات دامن زده بود. نمونه بارز آن شاعر معروف «حطیثه» است که همواره در غم دوران گذشته خویش به سر می‌برد و سعی داشت دوباره به هجو گفتن روی آورد (الفخوری، ۱۹۸۶: ۲۷۵). حتی اعراب بادیه‌های نجد و یمن پس از رحلت پیامبر فرصتی یافتند تا از انجام فرایض دینی شانه خالی کنند (طبری، ۱۴۰۸: ج ۲، ۶۱). در دوران خلافت امام، بسیاری از مردم بنا به دلایل متعدد یا از دین روی‌گردان بودند و یا اهمیت چندانی به امور دینی نمی‌دادند. علی (ع) نیز وقتی که دنیاپرستی، مقام‌خواهی، و پیروی از هوی و هوس مردم، به‌ویژه برخی خواص را می‌دید، دلتنگ و ناراحت می‌شد. به دلیل همین کجروی‌های مردم از سیره الهی نبوی، ایشان تمایلی به پذیرش خلافت پس از قتل عثمان نداشت و زمانی که بار مسئولیت

را به دوش گرفت، غم غربت دین باعث شد تا در بسیاری از خطبه‌هایش مردم را به احیای ارزش‌های الهی عهد رسول خدا (ص) فرا خواند. اینجاست که ارتباط دین با نوستالژی در کلام امام فهمیده می‌شود. آن حضرت در خطبه ۲۰ در موعظه‌ای خطاب به مردم درباره حس نوستالژیک خود درباره آخرت چنین می‌فرماید:

فَأَنْكُمْ لَوْ قَدْ عَابَيْتُمْ مَا قَدْ عَابَيْنَا مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ لَجَزَعْتُمْ وَوَهَلْتُمْ وَ سَمِعْتُمْ وَأَطَعْتُمْ وَ لَكِنَّ مَحْجُوبٌ عَنْكُمْ مَا قَدْ عَابَيْنَا وَ قَرِيبٌ مَا يُطْرَحُ الْحِجَابُ وَ لَقَدْ بَصُرْتُمْ إِنْ أَبْصَرْتُمْ وَ أَسْمِعْتُمْ إِنْ سَمِعْتُمْ وَ هَدَيْتُمْ إِنْ اهْتَدَيْتُمْ وَ بِحَقِّ أَقُولُ لَكُمْ لَقَدْ جَاهَرْتُكُمْ الْعَبْرُ وَ زُجِرْتُمْ بِمَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ وَ مَا يُبْلَغُ عَنِ اللَّهِ بَعْدَ رُسُلِ السَّمَاءِ إِلَّا الْبَشَرُ: هر آینه، اگر می‌دیدید آنچه را که مردگانتان پس از مرگ دیده‌اند، بی‌تابی می‌کردید و وحشت بر شما چیره می‌شد (و آنچه را ناشنیده می‌گرفتید، می‌شنیدید) و سر به فرمان خدا می‌آوردید. ولی آنچه مردگانتان پس از مرگ دیده‌اند، اکنون از چشم شما پنهان است و به‌زودی پرده‌ها بالا خواهد رفت. آن حقایق را به شما نیز نشان دادند، ولی دیدن نخواستید و به گوش شما رسانیدند، ولی شنیدن نخواستید. شما را راه نمودند، ولی ره یافتن نخواستید. به‌راستی می‌گویم که عبرت‌ها و اندرزها بر شما آشکار بود و از آنچه می‌باید دوری جوید شما را منع کردند و پس از ملائکه، که رسولان آسمانند، جز انسان فرمان خداوند را ابلاغ نکنید.

حضرت می‌خواهد مردم را از خواب غفلت بیدار کند تا در آخرت گرفتار عذاب الهی نشوند. حضرت، در جایی دیگر، نگرانی خود از عاقبت مردم را چنین بیان می‌دارد:

أُنْهَى النَّاسُ إِنْ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَتَّانَ اتِّبَاعُ الْهَوَى وَ طُولُ الْأَمَلِ فَأَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَى فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَ أَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيَنْسِي الْآخِرَةَ أَلَا وَ إِنَّ الدُّنْيَا قَدْ وَلَّتْ حَدَاءً فَلِمَ يَنْتَقِ مِنْهَا إِلَّا صِبَابَةَ كُصْبَابَةِ الْأَنْبَاءِ اصْطَبَهَا صَابُهَا أَلَا وَ إِنَّ الْآخِرَةَ قَدْ أَقْبَلَتْ وَ لِكُلِّ مِنْهُمَا بَنُونَ فَكُونُوا مِنْ أُنْبَاءِ الْآخِرَةِ وَ لَا تَكُونُوا مِنْ أُنْبَاءِ الدُّنْيَا فَإِنَّ كُلَّ وَ لَدِّ سَيُلْحَقُ بِأَيِّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ إِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَ لَا حِسَابَ وَ غَدًا حِسَابٌ وَ لَا عَمَلٌ: ای مردم، ترسناک‌ترین چیزی که بر شما می‌ترسم دو چیز است: یکی پیروی هوای نفس و دیگری بی‌مرز بودن آرزو. اما پیروی هوای نفس انسان را از حق باز می‌دارد و بی‌مرز بودن آرزو آخرت را از یاد می‌برد. بدانید که دنیا به‌سرعت از شما روی گردانده و از آن جز ته‌مانده‌ای که کسی آن را در کاسه باقی نهاده باشد نمانده و آگاه باشید که آخرت روی نموده است و برای هر یک از دنیا و آخرت فرزندان است، شما از فرزندان آخرت باشید نه از فرزندان دنیا، زیرا هر فردی در آخرت به مادرش ملحق می‌شود. امروز زمان عمل است و بازخواستی نیست و فردا روز بازخواست است و عملی در آن میسر نیست (نهج‌البلاغه: خطبه ۴۲).

این امر چیزی است که هر مسلمانی آن را می‌داند، اما کسانی که نفس مطمئنه دارند در این مسیر ثابت‌قدم‌اند و کسانی که ضعیف‌اند و پیرو هوا و هوس گرفتار دگرگونی می‌شوند. در جای‌جای نهج‌البلاغه نگاه نوستالژیک حضرت به دنیای آخرت دیده می‌شود و در هر کجا که این حس در ایشان پدید می‌آید، حضرت می‌خواهد آن را به مردم نیز منتقل کند و پیوسته بدان‌ها آخرت و سرای باقی را متذکر می‌شود. این وعظ‌ها و تذکرها برای مردمی که یا جاهل‌اند و یا آخرت را فراموش کرده‌اند، بسیار ضروری است. بنابراین در جامعه‌ای که عوام آن جاهل باشند و خواص آن دنیاطلب و مقام‌پرست، طبیعی است که انسان آگاه و عاقل گرفتار نوعی دل‌تنگی شود و همین دل‌تنگی و اندوه در کلام و بیانش نیز متجلی شود.

۵. ابعاد نوستالژی

برخی از ابعاد نوستالژی عبارت‌اند از: ناتوانی، عزلت، پوچی، تمرد، و سلب آزادی. این به معنای آن نیست که تمامی ابعاد نوستالژی در فردی که احساس نوستالژیک دارد، دیده شود، بلکه با توجه به تفاوت جوامع بشری و موقعیت زمانی و مکانی آنها این احساس نیز متفاوت خواهد بود. بنابراین در اینجا به آن دسته از ابعادی که در نهج‌البلاغه تجلی یافته است پرداخته می‌شود.

۱.۵ احساس ناتوانی

احساس ناتوانی می‌تواند در انسان حس نوستالژیک پدید بیاورد. در دوران خلافت علی (ع) این حس زمانی به ایشان دست داد که سپاه شام در نبرد صفین در شرف سقوط و نابودی بود. در اینجا معاویه نیرنگ عمرو عاص را عملی کرد و دستور داد تا قرآن‌ها را بر نیزه زنند؛ پس از این اقدام، منافقان و ساده‌لوحان فریاد برآوردند: «لا حکم الا لله» این شعار باعث شد که گروهی از سپاهیان امام، که تحت تأثیر این حرکت قرار گرفته بودند، دست از نبرد بکشند. از نظر آنها، دعوت به حکم قرآن ردشده نبوده. با وجود اینکه امام قرآن ناطق بود و بر سپاهیان خویش گوش‌زد می‌کرد، اما کم‌ترین تأثیری در وجود آنها نداشت. در چنین اوضاعی علی (ع) در برابر موجی از نافرمانی قرار گرفت. اینان نه فقط دست از جنگ کشیدند، بلکه حضرت را تهدید به خروج و مرگ کردند. امام وقتی که دید در برابر آنها نمی‌تواند کاری انجام دهد، بر خلاف میلش تسلیم خواسته‌های آنها شد و زمانی که کوفیان ابوموسی را حکم انتخاب کردند، امام باز در ابتدا نپذیرفت و به جای او ابن عباس را معرفی

کرد؛ اما سپاهیان امام بار دیگر امتناع کردند و امام دوباره در برابر رفتار جاهلانۀ آنها ناتوان شد. بدین ترتیب، امور سیاسی بر خلاف میل ایشان در جریان بود هر چند که ایشان خلیفه و ولی امر مسلمانان بود. آن حضرت این اوضاع اسفبار را به هنگام خطاب قرار دادن نهرانیان چنین به تصویر کشیده است:

فَأَجْمَعُ رَأْيَ مُلْكِكُمْ عَلَيَّ أَنْ إِخْتَارُوا رَجُلَيْنِ فَأَخَذْنَا عَلَيْهِمَا أَنْ يُجْعَلَا عِنْدَ الْقُرْآنِ وَلَا يُجَاوَزَاهُ وَ تَكُونَ أَلْسِنَتُهُمَا مَعَهُ وَ قُلُوبُهُمَا تَبَعُهُ فَتَاهَا عَنْهُ وَ تَرَكَ الْحَقَّ وَ هُمَا يُبْصِرَانِهِ وَ كَانَ الْجَوْرُ هَوَاهُمَا وَ الْإِعْوَجَاجُ دَابَّهُمَا رَأْيُهُمَا وَ قَدْ سَبَقَ اسْتِثْنَاؤُنَا عَلَيْهِمَا فِي الْحُكْمِ بِالْعَدْلِ وَ الْعَمَلِ بِالْحَقِّ سَوْءَ رَأْيِهِمَا وَ جَوْرَ حُكْمِهِمَا وَ الثَّقَّةُ فِي أُبْدِينَا لِأَنْفُسِنَا حِينَ خَالَفَا سَبِيلَ الْحَقِّ وَ أَتَيَا بِمَا لَا يُعْرَفُ مِنْ مَعْكُوسِ الْحُكْمِ: رَأْيَ سِرَاتِنَا بَرَّ أَنْ قَرَّارَ كَرَفْتِ كِه دُو مَرْد رَا بَرَكزِينَد وَ مَا اَز اَن دُو پِيمَان كَرَفْتِيم كِه هَر چِه قَرَّان كَوِيد هِمَان كِنْد وَ اَز اَن تَجَاوَز نَكِنْد. زبَانشَان بَا قَرَّان بَاشَد وَ دَلشَان پِيرُو قَرَّان. ولى اَن دُو كَمَرَاه شَدْنَد وَ بَا اَن كِه حَق رَا بَه عِيَان مِي دِيدَنَد تَر كَش كَفْتَنَد وَ دَلشَان بَه سَتَم مَتَمَايِل بُوَد وَ كَجِرُوِي شِيُوَه اَنهَآ. شَرَط كَرْدَه بُوَدِيم كِه دَر دَاوَرِي بَه عَدَالَت كَرَايِنَد وَ بَه حَق عَمَل كِنْد وَ اِيْن پِيَش اَز اَن بُوَد كِه چِنَان رَأْيِ بَد وَ سَتَم كَارَانَه اِي بَدَهِنَد. اَكْتُون كِه اَن دُو پَاي اَز مَسِير حَق بِيرون نِهَادَهَانَد وَ حَكْمِي واژگونه داده اند تا به رأی شان وقعی ننهيم (همان: خطبة ۱۷۶).

شدت ناراحتی حضرت از خوارج، که مانع از آن شده بودند تا کار شام یکسره شود، در این سخنان حضرت هویدا است:

أَصَابَكُمْ حَاصِبٌ وَ لَا بَقِيَ مِنْكُمْ أَمْرٌ، إِيَّ بَعْدَ إِيمَانِي بِاللَّهِ وَ جِهَادِي مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَشْهَدُ عَلَيَّ نَفْسِي بِالْكَفْرِ؟ لَقَدْ ضَلَلْتُ إِذَا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ فَأَوْبُوا شَرًّا مَآبٍ وَ ارْجِعُوا عَلَيَّ أَثَرَ الْآءِ عَقَابٍ، أَمَا إِنَّكُمْ سَتَلْقَوْنَ بَعْدِي ذُلًّا شَامِلًا وَ سَيْفًا قَاطِعًا وَ أَثْرَةً يَتَّخِذُهَا الظَّالِمُونَ فِيكُمْ سُنَّةً: بَاد رِيگانگيز بَر شَمَا بُوَرَد. اَن سَان كِه باقى نكذارد كَسِي رَا كِه رَاه فَساد پُوِيد. اِيَا پَس اَز اَن كِه بَه خِدا اِيْمَان آوَرْدَه اَم وَ هَمَرَاه رَسُولِ اللَّهِ (ص) جِهَاد كَرْدَه اَم، بَه كَفَر خُود اَقْرَار كِنَم. بَه راسْتِي، اَكْر چِنِين كِنَم، كَمَرَاه شَدَه اَم وَ هَر كَز اَز هِدَايَت يافتگان نَبُوَدَه اَم. اَز اِيْن رَاه باطل وَ پَلِيد، كِه دَر اَن گام نِهَادَه اِيد، بازگريد و روى واپس كنيد. بعد از من به خواری خواهید افتاد، آن گونه كه سراپاي شما غرق در مذلت شود، شمشير بر سرتان فرود آيد و باز يچه دست خود كامگان ستم كار شويد (همان: خطبة ۵۷).

امام در برابر این قوم در مانده بود که چگونه آنها را قانع و از تصمیم شان منصرف کند. این ناتوانی باعث شده تا بر آنان بسیار غضبناک باشد و نفرین شان کند.

احساس شکست در برابر آرزوها و آرمان‌ها برای انسان ناراحتی بزرگی به بار می‌آورد و محقق نشدن چیزی که انسان انتظارش را داشت دردناک است (النوری، ۱۹۷۹: ۱۵) و این باعث تقویت حس نوستالژیک در انسان می‌شود. این حس حضرت در پاسخ به اشعث بدون هیچ توضیحی‌ای متجلی است. وقتی که اشعث آن حضرت را پس از ماجرای حکمیت به پذیرش آن متهم می‌کرد، امام در خطبه ۱۲۰ فرمود:

... أُرِيدُ أَنْ أُدَاوِيَ بِكُمْ وَأَنْتُمْ دَائِي؟ كُنَّا قِيسَ الشُّوْكَةِ بِالشُّوْكَةِ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّ ضَلْعَهَا مَعَهَا. اللَّهُمَّ قَدْ مَلَكْتُ أَطِبَاءَ هَذَا الدَّاءِ الدَّوِيَّ... می‌خواهم درد خود را با شما درمان کنم و حال آنکه شما عین درد منید. همانند کسی که بخواهد با نوک خاری، خاری را از پای بیرون کند و می‌داند که خار به خار متمایل است. بار خدایا، اطبای این درد بی‌درمان از علاج ملول شده‌اند.

همان فردی که بنا به گفته ابن ابی الحدید «تمام پیش آمدهای ناگوار و تباهی‌ها که در خلافت علی (ع) پیش می‌آمد و هر اضطرابی که روی می‌داد باعث و بانی آن اشعث بود» (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۵: ج ۱، ۲۹۷). این بار انگشت اتهام به سوی امام گرفته بود که شما چرا حکمیت را پذیرفتید؟ با وجود کسانی چون اشعث و سایر افراد سست‌عنصر، منافق، و منفعت‌طلب آرمان‌های بلند دست‌یافتنی نبود.

۲.۵ بی‌هدفی

این بُعد از ابعاد نوستالژی دگرگونی حقایق و وارونه نشان دادن آنها را بیان می‌کند و اینکه هیچ چیزی ضابطه و معیاری ندارد، یعنی چیزی که قبلاً درست بود، الان نادرست شده و چیزی که نادرست بود، رنگ و بوی شریعت به خود گرفته و درست جلوه داده می‌شود و دیگر چیزی بر مبنای معیارها و قواعد و قوانین جامعه نیست (خلیفه، ۲۰۰۳: ۱۷). پس از ماجرای حکمیت، حال اهل عراق چنین بود که هر کسی خود را بر حق می‌دانست. در این میان، خوارج زبان نیش‌دار خویش را متوجه حضرت می‌کردند. امام به‌تنهایی در یک جبهه قرار داشت و سپاهش به چندین جناح تقسیم شده بودند و در دنیاپرستی رقابت می‌کردند. آنها عهد و پیمان خویش را فراموش کردند و بر حق و حقیقت تاختند؛ اما باز حضرت به حکم مسئولیت و اهداف الهی خویش می‌خواست دوباره پرده از جلوی چشم و هوش آنها کنار بزند تا آنها را به حقیقت و راه صواب رهنمون کند و درد تفرقه را مداوا کند. بنابراین خطاب به آنها فرمود:

... أَمَا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَيُظْهِرَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ عَلَيْكُمْ لَيْسَ لَانْتِهَمِ أَوْلَىٰ بِالْحَقِّ مِنْكُمْ وَلَكِنَّ لِيَسْرَاعِهِمْ إِلَىٰ بَاطِلٍ صَاحِبِهِمْ وَإِطْأَتِكُمْ عَن حَقِّي وَلَقَدْ أَصْبَحَتِ الْأُمَّمُ تَخَافُ ظُلْمَ رُعَاتِهَا وَ أَصْبَحَتْ أَخَافُ ظُلْمَ رَعِيَّتِي اسْتَنْفَرْتُكُمْ لِلْجِهَادِ فَلَمْ تَنْفِرُوا، وَأَسْمَعْتُكُمْ فَلَمْ تَسْمَعُوا، وَ دَعَوْتُكُمْ سِرًّا وَ جَهْرًا فَلَمْ تَسْتَجِيبُوا...: به خدایی که جانم در دست قدرت اوست که ارتش معاویه بر شما پیروز خواهد شد، نه به دلیل اینکه از شما به حق شایسته‌ترند، بلکه بدان خاطر که آنان در حرکت به سوی باطل زمام‌دارشان شتابانند و شما در برابر حق من سست و کندید. هر آینه ملل مختلف از ستم‌کاری زمام‌دارانشان در ترسند و من از ستم ملت‌م بر خویش در وحشتم. شما را به جهاد برانگیختم، از جای نجنبیدید، خواستم سخن خود به گوش شما برسانم، نشنیدید (نهج‌البلاغه: خطبه ۹۷).

همان‌طور که در متن خطبه ملاحظه می‌شود، علی (ع) از دگرگونی اهداف و معیارها شکایت می‌کند، زیرا می‌بیند که اهل باطل در طلب باطل خویش جدیت دارند، در صورتی که اهل حق پا پس گذاشته‌اند و حتی نصیحت در حال‌شان فرقی نمی‌کند و کاملاً بی‌تفاوتی در پیش گرفته‌اند، هر چند این نصیحت‌گر رهبر و خلیفه آنها باشد که شرع مقدس اسلام بر اطاعت از آن تأکید صریح دارد، بنابراین می‌فرماید:

... وَ نَصَحْتُ لَكُمْ فَلَمْ تَقْبَلُوا، أَشْهُودُ كَعْيَابٍ؟ وَ عَيْبِدُ كَارِبَابٍ؟ أَتَلُو عَلَيْنَا الْحِكْمَ فَتَنْفِرُونَ مِنْهَا، وَ أَعْظَمُكُمْ بِالْمَوْعِظَةِ الْبَالِغَةِ فَتَنْفِرُونَ عَنْهَا، وَ أَحْكُمُ عَلَىٰ جِهَادِ أَهْلِ الْبَغْيِ فَمَا آتَىٰ عَلَيَّ آخِرَ قَوْلِي حَتَّىٰ أَرَاكُمْ مُتَفَرِّقِينَ أَيَادِي سَبَاءٍ. تَرْجِعُونَ إِلَىٰ مَجَالِسِكُمْ، وَ تَتَخَادَعُونَ عَن مَوَاعِظِكُمْ، أَقَوْمُكُمْ غُدُوَّةً، وَ تَرْجِعُونَ إِلَىٰ عَشِيَّةِ كَظْهِرِ الْحَيَّةِ عَجَزَ الْمُقَوْمُ، وَ أَعْضَلَ الْمُقَوْمُ...: اندرزتان دادم نپذیرفتید. حاضرانی هستید به‌مثابه غایبان و بندگان هستید چون خداوندان. سخنان حکمت‌آمیز بر شما خواندم از آن رمیدید. به اندرزهای نیکو پندتان دادم، هر یک از سویی پراکنده شدید. شما را به جهاد با تبهکاران فرا می‌خوانم، هنوز سخنانم به پایان نرسیده می‌بینم هرکس که به سویی رفته است، آن‌سان که قوم "سبأ" پراکنده شدند. به جایگاه‌های خود باز می‌گردید و یک‌دیگر را به اندرزهای خود می‌فریبید. هر بامداد شما را همانند چوب کجی راست می‌کنم و شب‌هنگام خمیده چون پشت کمان نزد من باز می‌گردید. راست‌کننده به ستوه آمده و کار بر آنچه راست می‌کند دشوار شده (همان: خطبه ۹۶).

طولانی بودن روند اجرایی ماجرای حکمیت و نبرد با خوارج در نهروان، گرچه به پیروزی قاطع و سریع علی (ع) انجامید، آثار منفی روانی و عاطفی را در کوفیان به جا

گذاشت و به تبع آن در ناپایداری حکومت علوی تأثیر داشت به طوری که سخنان حضرت در ملامت آنها نشانی از سستی و ناتوانی آنها در یاری حکومت مشروع و بی‌تفاوتی آنها به حوادث روز جامعه خود بود.

۳.۵ تناقض در ارزش‌ها

محمد عباس یوسف در کتاب *نوستالژی و آفرینش هنری* درباره ارزش چنین می‌گوید: ارزش عبارت است از هر چیزی که شایسته توجه فرد باشد. ارزش با توجه به اوضاع روحی و اخلاقی تغییر می‌کند و به طور کلی بیان‌گر رفتار شایسته انسان است. وقتی انسان بار ارزشی را به دوش می‌کشد و آن را می‌پذیرد، در واقع آن را ترجیح داده و از میان چیزهای دیگر برگزیده است و آن را برای کارکرد معرفتی، رفتاری، و وجدانی شایسته داشته است (یوسف، ۲۰۰۵: ۲۷).

برخی ارزش‌ها را امور نسبی می‌دانند که از فردی به فرد دیگر متفاوت است. برای برخی دنیاپرستی و مقام‌خواهی ارزش است و برخی دیگر نیز هم به دنیا و هم به عقبا اهمیت می‌دهند و برخی نیز دنیا را مزرعه آخرت و محل گذر می‌دانند. این امر به شخصیت افراد بستگی دارد. البته منظور شخصیت اصلی افراد است نه شخصیت ظاهری. در این بین کسانی هستند که دیانت در وجود آنها رسوخ کرده و با آنها عجین شده است و دچار تناقض ارزشی نمی‌شوند؛ انبیا و اولیا از این گروه‌اند. اینجاست که دنیا با همه زیبایی‌ها و فریبندگی‌هایش نه فقط در چشم حقیقت‌بین علی (ع) ارزش ندارد، بلکه یکی از خوارترین و بی‌ارزش‌ترین چیزهاست که برای حضرت به گواه *نهج‌البلاغه* مانند غریبستان است. علی (ع) انسان خداشناس و عارف روشن‌ضمیری است که در سایه ایمان به خدا و در پرتو عرفان دنیا را به خوبی شناخته است و از مردم می‌خواهد که هرگز فریب آن را نخورند؛ اما گوش‌های شنوا چقدر اندک‌اند. ایشان از تناقض در رفتار مردم میان دنیا دوستی و آخرت‌طلبی متأثر می‌شود و دنیا را سه‌طلاقه می‌کند تا دیگران پند بیاموزند: «یا دنیا یا دنیا، الیک عنی! ابی تعرضت؟ ام الی تشوفت؟ لا حان حینک! هیئات! غری غیری، لا حاجه لی فیک، فعیشک قصیر، و خطرک یسیر، و املک حقیر! آه من قله الزاد، و طول الطریق، و بعد السفر، و عظیم المورد». خطبه متقون از دیگر مواردی است که در آن ارزش متناقض به وضوح دیده می‌شود، آنجا که امام تصویری از انسان مؤمن پرهیزکار را عرضه می‌دارد و می‌فرماید:

فَمِنْ عَلَامَةِ أَحَدِهِمْ: أَنْكَ تَرَى لَهُ قُوَّةً فِي دِينٍ، وَ حَزْمًا فِي لَيْنٍ وَ إِيْمَانًا فِي بَقِيْنٍ، وَ حِرْصًا فِي عِلْمٍ، وَ عِلْمًا فِي حِلْمٍ، وَ قَصْدًا فِي غِنَى، وَ خُشُوعًا فِي عِبَادَةِ، وَ تَجَمُّلاً فِي فَاقَةِ، وَ صَبْرًا فِي شِدَّةٍ، وَ طَلْبًا فِي حَلَالٍ، وَ نَشَاطًا فِي هُدَى، وَ تَحَرُّجًا عَنِ طَمَعٍ، يَعْمَلُ الْأَعْمَالَ الصَّالِحَةَ وَ هُوَ عَلَى وَجَلٍ، يُمَسِّي وَ هَمُّهُ الشُّكْرُ، وَ يُصْبِحُ وَ هَمُّهُ الذِّكْرُ، يَبِيْتُ حَذِرًا، وَ يُصْبِحُ فَرِحًا: حَذِرًا لَمَّا حَذَرَ مِنَ الْغَفْلَةِ، وَ فَرِحًا بِمَا أَصَابَ مِنَ الْفَضْلِ وَ الرَّحْمَةِ، إِنْ اسْتَصْعَبَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فِيمَا تَكَرَّرَ لَمْ يُعْطِهَا سُؤْلَهَا فِيمَا تُحِبُّ، قُرَّةُ عَيْنِهِ فِيمَا لَا يَزُولُ، وَ زَهَادَتُهُ فِيمَا لَا يَبْقَى، يَمْرُجُ الْحِلْمَ بِالْعِلْمِ، وَ الْقَوْلَ بِالْعَمَلِ...: از نشانه‌های یکی از آنها این است که می‌بینی که در کار دین نیرومند است و در عین دوران‌دیشی نرم‌خوی و ایمانش همراه با یقین است و به علم آزند و علمش آمیخته به حلم و توان‌گری‌اش همراه با میانه‌روی است و عبادتش پیوسته با خشوع. در عین بینوایی محتشم است و در عین سختی صابر. در طلب حلال است و در جست‌وجوی هدایت شادمان. از آزمندی به دور است. در آن حال، که به کارهای شایسته می‌پردازد، دلش بیمناک است. سپاس‌گویان روز را به شب می‌آورد و ذکرگویان شب را به روز می‌رساند. شب را در عین هراس می‌گذراند و شادمانه دیده به دیدار صبح می‌گشاید. هراسش از غفلتی است که مبادا گریبانگیرش شود و شادمانیش از فضل و رحمتی است که نصیبش شده. اگر نفسش در طلب چیزی ناخوشایند سرکشی کند، پای می‌فشد تا خواهشش را برنیآورد. شادمانی دلش چیزی است که پایدار است و پرهیزش از چیزی که نمی‌پاید. دانش را به بردباری آمیخته است و گفتار را با کردار (نهج‌البلاغه: خطبه ۱۸۲).

دو نکته مهم در متن فوق درخور ملاحظه است. اول اینکه در زمانی که همام به سر می‌برده، نمونه متعالی ارزش‌های اسلامی در جامعه وجود نداشته است؛ بنابراین همام از امام درباره ویژگی انسان متقی سؤال کرد. دوم اینکه هر آنچه در متن خطبه جنبه مثبت دارد، حضرت حائز آن بوده و هر آنچه جنبه منفی دارد از آن به دور است. جنبه‌های مثبت خطبه امام و هر آنکه با او همراه است شامل می‌شود و جنبه‌های منفی جمع فراوانی را شامل می‌شود که خطبه را می‌شنوند ولی عکس‌العملی نشان نمی‌دهند به جز همام که انسان وارسته‌ای بود و حق داشت با شنیدن آن شوکه شود. امام و در کنار ایشان کسانی مانند همام احیاگر و دنباله‌رو ارزش‌های ثابت‌اند؛ در حالی که کوفیان، دنیاطلبان، و منافقان در رفتار و کردارشان تناقض ارزش‌ها موج می‌زند و سخنان امام و بیدارگری ایشان و یاران‌شان سود چندانی ندارد. مولانا چه خوش گفته است:

گوش بفروش دیگر گوش خر کاین سخن را در نیابد گوش خر

۶. نتیجه‌گیری

۱. نوستالژی حالت روحی انسان است و در ناخودآگاه وی ریشه دارد و در اثر عوامل مختلف فردی، اجتماعی، و سیاسی پدید می‌آید و به تناسب افکار، اندیشه‌ها، و آرمان‌ها و نیز جایگاه افراد شدت و ضعف پیدا می‌کند؛
۲. حس نوستالژی حاصل جدایی فرد از آرمان‌هایش است که این جدایی بنا به دلایلی از قبیل تضاد، طرد شدن، عصیان، انزوا، و نگرانی رخ می‌دهد؛
۳. بعد سیاسی نوستالژی در امام به دلیل شرایط سیاسی حاکم بر جامعه‌ی زمان ایشان بود که متأثر از فعالیت گروه‌های مخالف، فتنه‌گران، آشوب‌طلبان، و حتی برخی از سپاهیان ساده‌لوح بوده است؛
۴. بعد دینی نوستالژی در نهج‌البلاغه متأثر از رفتار مسلمانان در برابر احکام دین اسلام، تساهل آنها در امورات دینی، تقویت و رواج دنیاطلبی و هواخواهی، فروریختن ارزش‌ها، و انحراف معیارها در میان مسلمانان بوده است که به نگرانی حضرت به آینده‌ی دینی مسلمانان بیش‌تر دامن می‌زد؛
۵. ابعاد مختلف نوستالژی، که در نهج‌البلاغه تجلی یافته است، در مسئولیت‌پذیری امام در قبال افراد جامعه‌ی خویش و مسلمانان تحت امرش ریشه دارد. مسئولیتی که اجرای عدالت و برپایی حق و حقیقت یکی از ارکان آن به‌شمار می‌آمد که عملیاتی کردن آنها را مسائلی چون حکمیت و موضع‌گیری خوارج با چالش مواجه می‌کرد.

کتاب‌نامه

- قرآن کریم.
- نهج‌البلاغه (۱۳۷۱). ترجمه سیدجعفر شهیدی، تهران: آموزش انقلاب اسلامی.
- نهج‌البلاغه (۱۳۸۷). ترجمه محمد دشتی، قم: مؤسسه انتشاراتی امام عصر.
- ابن ابی الحدید (۱۳۷۵ق). شرح نهج‌البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل، انتشارات عیسی الحلبی. اصطخری، ابراهیم بن محمد (۱۹۶۱م). المسالک و الممالک، القاهرة.
- آریانپور، منوچهر (۱۳۸۰). فرهنگ پیشرو آریانپور، تهران: جهان رایانه.
- آصفی، محمدمهدی (۱۳۸۷). «غربت و اغتراب: درنگی در حدیث "بدء الاسلام غریبا و سيعود غریبا فطوبی للغریب"»، علوم حدیث، س ۱۳، ش ۱، پیاپی ۴۷.
- باطنی، محمدرضا (۱۳۳۸). واژنامه روان‌شناسی و زمینه‌های وابسته، تهران: فرهنگ معاصر.

- تقی‌زاده، صفدر (۱۳۸۱). «نوستالژی»، فرهنگ و هنر (بخارا)، ش ۲۴.
- خلیفه، عبداللطیف (۲۰۰۳م). *دراسات فی سیکولوجیة الاغتراب*، القاهرة: دار غریب للنشر و توزیع.
- دورانت، ویل (۱۹۷۵م). *قصه الفلسفه*، مترجم عبدالله المشعشع، بیروت: مكتبة المعارف.
- روشنفکر، کبری و سجاد اسماعیلی (۱۳۹۳). «بررسی تطبیقی نوستالژی در شعر عبدالوهاب بیاتی و شفیع کدکنی»، پژوهش‌های ادبیات تطبیقی، ش ۴.
- شریفیان، مهدی (۱۳۸۶). «بررسی فرایند نوستالژی در اشعار سهراب سپهری»، نشریه ادبیات فارسی سیستان و بلوچستان، س ۵، بهار و تابستان.
- الفاخوری، حنا (۱۹۸۶م). *الجامع فی تاریخ الادب العربی*، بیروت: دار الجیل.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳م). *بحار الانوار*، ج ۶۷، بیروت: مؤسسة الوفاء.
- ناصر ستوده، منیره (۱۳۷۹). «علل انتخاب کوفه به عنوان مرکز خلافت از سوی حضرت علی»، نامه قم، ش ۱۱ و ۱۲، پاییز و زمستان.
- النوری، قیس (۱۹۷۹م). «الاغتراب اصطلاحاً و مفهوماً و واقعاً»، *مجلة عالم الفکر*، ش ۱، مجلد دهم.
- یوسف، محمد عباس (۲۰۰۵م). *الاغتراب و الابداع الفنی*، القاهرة: دار غریب للنشر و التوزیع.